



جلسه ی نهم

(روزنه‌ای به باطن دین)

روزنه‌ای به
باطن گفتگوهای مربوط به آخرت

در جلسات گذشته گفتیم:
در نگاه **(مکانی و زمانی)**،
به امور مربوط به **(جهان بعد از مرگ)**،

تمامی آیات و روایات،
و گفتگوهای مربوط به این حقیقت،
به شکل **(مکانی و زمانی)** تفسیر می‌شوند.

در چنین نگاهی به **(جهان بعد از مرگ)**،

با شنیدن کلماتِ

(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،

(بهشت و جهنم و بازگشت)،

و خلاصه تمامی اموری که:

مربوط به **(جهان بعد از مرگ)** است،

اولین چیزی که به ذهن می‌رسد **(مکان و زمان)** است.

تصور ما از شنیدن کلماتِ
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،
(بهشت و جهنم و بازگشت)،
این است که:

ما **(روزی)** می‌میریم، و وارد **(جایی)**،
به نام برزخ و سپس آخرت می‌شویم.

در **(آنجا)**، یعنی **(آخرت)**،

ترازویی قرار داده اعمال ما را وزن می‌کنند؛
سپس از پلی به نام **(صراط)** عبور کرده،
یا وارد **(جایی به نام بهشت)** می‌شویم؛

یا سقوط کرده،

و گرفتار **(جایی به نام جهنم)** می‌شویم.

تمامی ساختار این نگاه،
بر اساس **(زمان و مکان)** استوار است.

اما نگاه دیگری غیر از
(نگاه مکانی و زمانی) هم وجود دارد؛

این نگاه **(نگاه مقامی)** است.

در (نگاه مقامی) اموری مانند:
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،
(بهشت و جهنم و بازگشت)،

همگی یک (مقام)
یا به تعبیر دیگر یک (جایگاه) هستند.

تفاوت (نگاه مقامی با نگاه زمانی) این است که:

در (نگاه مقامی) اموری مانند:
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)
(بهشت و جهنم و بازگشت)

تماماً (مقامات قابل دسترسی) هستند.

در دو جلسه‌ی آینده و پایانی این گفتار،
به دنبال توضیح تفصیلی برخی از این امور هستیم؛

اموری مانند:

(مرگ، آخرت بهشت و جهنم و ...)

که تماماً (مقامات قابل دسترسی) هستند.

دغدغه‌ی

معاد و جهان دیگر

یکی از اصول سه‌گانه‌ی دین شریف اسلام،
در کنار دو اصل **(توحید و نبوت)**،
اصل **(معاد)** است.

یکی از دغدغه‌های اساسی انسان دیندار،
و چه بسا یکی از دغدغه‌های اساسی بشر از دیر زمان،
مسئله‌ی **(معاد و جهان دیگر)** بوده است.

مسئله‌ی (معاد و جهان دیگر)

دیر زمانی است که:

ذهن بشر را به خود مشغول کرده،

و سوالات زیاد و پاسخهای فراوان

و گاه ضد و نقیض

در این زمینه مطرح شده است.

مکاتب الهی جوابها
و مکاتب بشری منقطع از وحی نیز
برای این سوالات فراوان، پاسخهایی دارند.

برخی منکر (معاد و جهان دیگر) هستند.

عده‌ای قائل به تناسخ و بازگشت دوباره
در کالبدی دیگر به این دنیا می‌باشند؛
و اقوال فراوان دیگر.

دینداران نیز

هریک تفسیر و تعبیری از بیانات دینی
در مورد مسئله‌ی معاد ارائه می‌کنند که:

گاه این بیانات

کاملاً در **(تضاد)** با یکدیگر قرار می‌گیرند.

ما در **(گفتاری پیرامون معاد و جهان دیگر)**،
به دنبال نقد و بررسی و ردّ و قبول اقوال نیستیم و
این بحث را به صاحب نظران این عرصه واگذار می‌کنیم.

آنچه که ما در این گفتار به دنبال آن هستیم،
(نگاهی به جهان دیگر از منظر آیات قرآن کریم)
با رویکردی که نام آن را **(ادبیات تحلیلی)** گذاشته‌ایم.

نگاهی به
باطن گفتگوهای مربوط به آخرت

غالب انسانها **(بعد از مرگِ زمانی)** اموری مانند:
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،
(بهشت و جهنم و بازگشت)،
را **(تجربه)** می‌کنند.

اما گروه اندکی هم هستند،
که در همین زندگی دنیا و قبل از فرا رسیدن
(مرگِ زمانی) این حقایق را **(تجربه)** می‌کنند.

این حقایق

(مقامات قابل دسترسی) هستند.

کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله :

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)

(بمیرید پیش از آن که بمیرید)

نیز اشاره به همین امر است.

اگر (آخرت و حوادث مربوط آن)
(مقامات قابل دسترسی) هستند؛

و اگر (دسترسی به این مقامات)،
در گرو سیر انسان سیر کننده است؛

پس سرآغاز داستان (آخرت)،
(سیر انسان در دنیا) است.

مرحوم علامه طباطبایی در
(رساله‌ی انسان در دنیا صفحه‌ی ۵۰)
می‌فرمایند:

هَذِهِ الْحَيَاةُ، وَ هِيَ تَعَلُّقُ النَّفْسِ بِالْبَدَنِ،
وَ تَوْسِيطُهُ إِيَّاهُ فِي طَرِيقِ كَمَالَاتِهِ،

این حیات دنیا، که عبارت است از:

(عُلقه و ارتباط جان به بدن)

(و واسطه کردن بدن)

(در مسیر کسب کمالات خویش)

شَاغِلَةٌ لَهُ بِنَفْسِهِ عَنِ غَيْرِهِ.

این حیات بی ارزش دنیا،
(انسان را به خویش مشغول کرده)
(و از غیر خود دیگر باز می دارد)

وَ ذَٰلِكَ لِأَنَّ ذَٰلِكَ يُوجِبُ:
أَنَّ يَتَوَهَّمَ الرُّوحُ أَنَّهَا عَيْنُ الْبَدَنِ لَا غَيْرُ؛

این اشتغال باعث می‌شود
روح توهم کند که:
(**عین بدن است نه چیز دیگر**)

وَ حِينَئِذٍ يَنْقَطِعُ عَنِ غَيْرِ عَالَمِ الْأَجْسَامِ.

هنگامی که روح توهم کند که:

(عین بدن است)

(از غیر عالم اجسام منقطع می شود)

وَ يُنْسِي جَمِيعَ مَا كَانَ عَلَيْهِ.

در نتیجه، تمامی آنچه را که:
(برای او قابل دسترسی است)
را فراموش می‌کند.

مِنَ الْجَمَالِ وَالْجَلَالِ وَالْبَهَاءِ، وَالسَّنَاءِ وَالنُّورِ،
وَالْحُبُورِ وَالسُّرُورِ، قَبْلَ نَشْأَةِ الْبَدَنِ الْمَادِيَّةِ.

آنچه را که برای او

(قبل از جایگاه بدن مادی)

(قابل دسترسی است) یعنی:

جمال و جلال و بهاء،

و بلندی و نور و آسایش و سرور.

وَلَا يَتَذَكَّرُ مَا خَلْفَهُ مِنْ مَقَامَاتِ الْقُرْبِ،
وَمَرَاتِبِ الزُّلْفَى وَالرَّفْقَةِ الطَّاهِرِينَ،
وَفَضَاءِ الْأُنْسِ وَالْقُدْسِ.

و آنچه را که پشت سر داشت،

(یعنی آنچه را که برای او قابل دسترسی بود)،

یعنی مقامات قرب و مراتب نزدیکی و رفاقت طاهران،
و فضای انس و قدس را به یاد نمی آورد.

فَيَتَقَلَّبُ فِي أَمَدِ حَيَاتِهِ اللَّعِبِ.

نتیجہی این اشتغال مادی
(و فراموشیِ این عواملِ قابلِ دسترسی)
این است کہ:

فَيَتَقَلَّبُ فِي أَمَدِ حَيَاتِهِ اللَّعِبِ.

در تمام مهلت زندگی خود،
مشغول (لعب / بازی خیالی) می شود.

لَا يَسْتَقْبِلُ شَيْئًا وَلَا يُوَاجِهُهُ شَيْءٌ
مِنْ مَحْبُوبٍ أَوْ مَحْذُورٍ،

با هیچ چیزی که **(آن را دوست می‌دارد)**
یا **(از آن حذر می‌کند)** روبرو نمی‌شود،
و چیزی هم با او مواجه نمی‌شود،
مگر این که:

إِلَّا لِغَايَةٍ خِيَالِيَّةٍ وَ أَمْنِيَّةٍ وَهَمِيَّةٍ،
إِذَا بَلَغَهَا لَمْ يَجِدْ شَيْئاً مَوْجُوداً.

در این مواجهه،

(هدفی خیالی و آرزویی توهمی)

را دنبال می‌کند،

که وقتی به آن رسید، هیچ چیز را نمی‌یابد.

درباره‌ی این شخصیت
(و اعمال خیالی و وهمی او)
خداوند سبحان چنین می‌فرماید:

قَالَ سُبْحَانَهُ :

(وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ)
(فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا)

ما به هر عملی که آنها انجام دادند
توجه کرده، و آن اعمال را
مانند **(غبار پراکنده در هوا)** می‌گردانیم.

این تعبیر کنایه از:

قهر و غلبه‌ی حق تعالی، بر تمامی اعمالی که،
آنها برای سعادت خویش انجام می‌دادند،
و باطل کردن آن است به گونه‌ای که:

(هیچ تاثیری در سعادت آنها نخواهد داشت)

جز افسون و افسانه نبود جهان
که بستند چشم خشایارها
چه دارد جهان جز دل و مهر یار
به جز توده‌هایی ز پندارها

(در بیان مشروح و مبسوط دیگری)
خداوند سبحان چنین می فرماید:

قَالَ سُبْحَانَهُ :

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ
كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً)

اعمال کافران مانند

(سرابی در بیابان است)

که تشنه آن را آب می‌پندارد.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا)

اما زمانی که به آن می‌رسد،
(آن را هیچ چیز نمی‌یابد)

(لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا)، کنایه از این امر است که:

وقتی حقیقت اعمال خود را مشاهده می‌کند،
متوجه (پوچی) عمل خود شده، می‌یابد:

سعادت‌مندی که از عمل توقع داشت،
در امری دیگر است.

آن امر دیگر
(الله تعالیٰ) است:

(وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ)

(وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ)
(وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ)

آنچه را نزد عمل خود می‌یابد،
(الله تعالی) است که:

که به طور کامل به حساب او رسیدگی می‌کند،
و الله تعالی سریع الحساب است.

بخش اول آیه اشاره می کند که:

در هنگام مشاهده ی عمل،
متوجه (پوچی) آن می شود:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا)

بخش دوم آیه اشاره می کند که:

(الله تعالی) را

نزد عمل (پوچ) خود می یابد:

(وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ)

او به دنبال (سعادت) است،
تمامی اعمال او در راستای این هدف،
یعنی (سعادت) قرار دارند؛
اما سعادت حقیقی در:

(یافتن حقیقت هستی)

یعنی (الله تعالی) است.

او در **(باطن سیر سعادت)**
به دنبال **(الله تعالی)** است،
ولی مسیر را اشتباه پیموده
و گرفتار سراب شده است،

(أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ)

همچون تشنه‌ای که:
حقیقتاً به دنبال آب است،
ولی مسیر را به غلط پیموده و
(سراب را آب فرض کرده است)

(كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً)

(مرگ) مرتبه‌ی (پرده‌برداری از حقایق) است.

در هنگام (مرگ) متوجه:
(سرابی بودن اعمال خود) شده،
و حقیقت را که (الله تعالی) است می‌یابد.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا)
(وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ)

توضیح مرحوم علامه درباره‌ی این آیه

فَبَيِّنْ أَنْ أَعْمَالَهُمْ وَ غَايَاتِهِمْ مِنْهَا،
كَالسَّرَابِ بِالْقَاعِ يَاقِصِدُهُ الظَّمَانُ.

آیه شریفه روشن می کند که:
اعمال کافران و اهداف آنان،
(مانند سرابی در بیابان است)
که تشنه آن را قصد کرده است.

فَلَمَّا بَلَغَهُ لَمْ يَجِدْ مَا يَقْصِدُهُ، وَ وَجَدَ مَا لَمْ يَقْصِدُهُ،
وَ يَنْكَشِفُ حِينَهَا أَنَّ مَا قَصَدَهُ كَانَ غَيْرَ مَقْصُودِهِ؛

و زمانی که به آن می‌رسد،

(آنچه را که قصد کرده نمی‌یابد)

(و چیزی را می‌یابد که قصد نکرده بود)

در این هنگام کشف می‌شود:

آنچه را قصد کرده غیر مقصود او بوده است.

(وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ)

کلام مرحوم علامه‌ی طباطبایی
با این آیه به پایان می‌رسد.
اما قرار دادن این آیه در پایان این گفتگو،
جایگاه بسیار ویژه‌ای به آن داده است.
برای روشن شدن این مطلب،
به بیانی از امیزان توجه کنید!

(وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ)،

هُوَ تَعَالَىٰ غَالِبٌ عَلَىٰ هَذِهِ الْأَسْبَابِ الْفَعَّالَةِ بِإِذْنِهِ،
وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

معنای آیه این است که الله تعالی،

(بر این اسباب که به اذن او عمل می‌کنند، غلبه دارد)

ولی اکثر مردم این امر را درک نمی‌کنند.

لِحُسْبَانِهِمْ أَنَّ الْأَسْبَابَ الظَّاهِرَةَ،
مُسْتَقِلَّةٌ فِي تَأْثِيرِهَا فَعَالَةٌ بِرُؤُوسِهَا.

(علت اینکه اکثر مردم این امر را درک نمی کنند)

این است که می پندارند:

(اسباب ظاهری در تاثیر گذاری خود مستقلند)

(و به خودی خود عمل می کنند)

این گفتگو، روح و جانمایه‌ی تمامی بیانات قرآنی
یعنی بیان حقیقت **(توحید)** است؛
و **(توحید)**، **(تغییر نگرش انسان)** است؛
تغییر نگرش از:

(مستقل فرض کردن خود و عالم)
به **(غیر مستقل دیدن خود و تمام عالم)**

بشنو این نی چون شکایت می کند
از جدایی‌ها حکایت می کند
کز نیستران تا مرا ببریده‌اند
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
سر من از ناله‌ی من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حدیث راه پر خون می کند
قصه های عشق مجنون می کند
چون که گل رفت و گلستان درگذشت
نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت



پایان جلسه ی نهم

(روزنه‌ای به باطن دین)